

فصل حرکات قافیه شش است چنانکه گفته اند بیت رست و اشباع
 و حذف توجیه است باز مجری و بعد از رست نفاذ رست حرکت ماقبل
 تأسیس را گویند و پیشتر نیست که غیر فتحه نتواند بود **اشباع** حرکت
 دخیل را گویند و آن بیشتر کسر و باشد چنانکه گذشت و فتحه نیز می
 آید چنانکه ظهیر فرماید نکتت ماه روزه بخیر و مبارک است **پیرکن**
 قرح زیاده کل و ننگ و راوی **و** ضم نیز می شاید چنانکه درین بیت ای کشته
 مرانز کس بشوخت بغافل زلف تو گرفتست ز سر رسم تطاول **حذف**
 حرکت ماقبل ردیف و قید را گویند چون فتحه کار و بار و بخت و بخت
 و هر که که قافیه مشتمل بر حرف قید موصوله باشد اختلاف جزوهای آن
 داشته اند چنانکه کمال اصغرهانی گویند **یا** که سود توام بکنفسر آهسته
 شوره ازد و دلم راه نفس بسته نشود در دیده ازان آب همی درانم **و**
 تا هر چه نقش بست ازان شنیده شود **تو** حرکت ماقبل رومی سا
 است و نشاید که مختلف کردن مکر وقتی که رومی متحرک شود بسبب حرف
 وصل چنانکه انوری گوید **بیت** ای مسلمانان فغان ازد و بچرخ چرخ
 و زلفاق تیر و قصد ماه و سپهر مشترکها سامری و عنصری را قافیه
 ساخته **مجری** حرکت رومی را گویند و اختلافشواصل جانی نیست
نفاذ حرکت حرف وصل است وقتی که خروج یا و پیوند بچون حرکت

یا درین

یا درین **بیت** تا چند بسنک لایح غم فکنیم و رسدک ستم شیشه دل
 بشکنیم و در فارسی لازم است که حرف وصل متحرک باشد چنانکه گفته
 ما عاشق روی هر جوانیم دیوانه شکل نیکو انیم **و** حرکت خروج
 و مزید را نیز نفاذ گویند چون میم و شین درین **بیت** تا کی بخون دیده
 و دل پر در عیشان از رویه روی و نند برون درامشان **فصل اول** یا بک
 این صنعت هر قافیه را که در تقطیع آخر او دو ساکن بیانی شود
 مترادف خوانند و آن قافیه را که در آخر او یک ساکن باشد اکتسب
 ازان ساکن **یک** متحرک است انرا متواتر گویند و اگر دو متحرک است
 انرا متدارک گویند و اگر سه متحرک است انرا متکرب گویند و اگر چهار
 متحرک است انرا متکارس خوانند و قافیه متکارس در عجم نیامده است
 و حج و کتاب درین **بیت** مذکور است **نکار** سزکب متواتر **بیت**
 متدارک مترادف لقب **فصل** حروف رومی **کن**
 باشد و حرف صریح و تیسر است باشد انرا متقد خوانند و اگر حرف وصل
 بدو پیوسته باشد انرا مطلق گویند و در متقد اگر از حرف تالیف **و**
 اگر نشانه باشد انرا مقید **مخرد** خوانند چون سر و رود لبر و اگر داشته باشد بان
 حروف نیست کنند مثلاً مقید برف یا بحرف قید گویند و رومی مطلق
 اگر از حرف قافیه همین حرف وصل داشته باشد چون سر و رود لبری

اند